



## پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و یکم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش نهم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۶

این جهان پُرافتاب و نورِ ماه

او بهشته، سر فروبرده به چاه

\*بهشته: رها کرده

با این که این جهان پر از نور خورشید و ماه است و نور هشیاری حضور انسان‌هایی چون مولانا بر آن می‌تابد، اما انسان در من ذهنی سر خود را در چاه تاریک ذهن فروبرده و مشغول سبب‌سازی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۷

که اگر حق است، پس کو روشنی؟

سَر ز چه بردار و بنگر ای دنی

\*دنی: پست و فرومایه

[حال انسانی که سرش در چاه تاریک ذهن است و برحسب همانیدگی‌ها می‌بیند، می‌گوید] اگر خدا وجود دارد پس چرا اوضاع جهان این‌گونه است؟ چرا اثری از تابش نور ماه و آفتاب نیست؟ [باید به او گفت که] ای انسان فرومایه، تو از قدرت انتخاب خود در این لحظه استفاده کن و سرت را از چاه ذهن بیرون بیاور. این قدر برحسب همانیدگی‌ها نبین تا مرکزت عدم شود، آن‌گاه نگاه کن تا آفتاب زندگی را ببینی.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۷۹۸

جمله عالم، شرق و غرب آن نور یافت

تا تو در چاهی، نخواهد بر تو تافت

همه موجودات عالم از جمله نباتات، جمادات و حیوانات به طور غیر هشیارانه نور خداوند را دریافت می کنند. اما تو که به عنوان انسان باید هشیارانه به وحدت مجدد با خداوند بررسی، سرت را در چاه همانیدگی ها فروبرده ای و تا در این چاه هستی نور آفتاب خداوند به تو نخواهد تابید.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۴

کاین جهان چاهی است بس تاریک و تنگ

هست بیرون، عالمی بی بو و رنگ

این جهانی که ذهن نشان می دهد مانند چاهی بسیار تاریک و تنگ است. انسان با ذهن همانیده زندگی را از جهان می خواهد و فکر می کند با زیادتر کردن همانیدگی ها زندگی اش زیادتر شده و کیفیت هشیاری اش بالا می رود. در حالی که بیرون از این جهان مادی، یک جهان دیگری وجود دارد که بی بو و رنگ است. یعنی هیچ درد و همانیدگی ای در آن جا وجود ندارد. [رنگ نماد همانیدگی و بو نماد درد است].

نکته: این جهان مادی در دل جهان بی بو و رنگ قرار دارد. اما انسان که به زندگی در تاریکی چاه ذهن عادت کرده، حاضر نیست از آن بیرون بیاید. در حالی که می تواند به جهان دیگری راه یابد و به دردهایش خاتمه بخشد، کافی است با فضاگشایی از چاه ذهن بیرون بیاید.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۲۵

خویشتن را نیک از این آگاه کن

صبح آمد، خواب را کوتاه کن

[ای انسان] به خوبی این نکته را دریاب که شب ذهن برای بشریت تمام شده و صبح حضور دمیده، پس در هر سنی که هستی خواب ذهن را کوتاه کن و هرچه سریع تر از این خواب برخیز.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۲۹

شب مَحْسَب این جا اگر جان بایدت

ورنه، مرگ این جا کمین بگشایدت

ای انسان، اگر می خواهی جان زنده به هشیاری حضور داشته باشی، در شب تاریک ذهن نخواب و من ذهنی را ادامه نده. در غیر این صورت در قبر ذهن خواهی مُرد. [مرگ در کمین گاه منتظر هر انسانی است که من ذهنی را ادامه دهد].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۰

عذر خود از شه بخواه ای پُرحسد

پیش از آن که آنچنان روزی رسد

ای کسی که پر از حسد و دردهای من ذهنی هستی، در این لحظه و تا فرصت هست با عدم کردن مرکزت از خداوند عذرخواهی کن، پیش از آن که دردها زیاد شوند و مرگ تو در ذهن فرا رسد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۹۱

وآن که در ظلمت برآند بارگی

برکند زآن نور، دل یکبارگی

\*بارگی: مطلق ستور، اسب

هر کس که مدت زیادی در تاریکی ذهن اسب‌دوانی کرده و دائماً مشغول سبب‌سازی باشد، در این صورت خارج از ذهن را ندیده، مرکزش عدم نشده و به تاریکی عادت کرده‌است. بنابراین هرچه تلاش می‌کند با سبب‌سازی زندگی‌اش را درست کند، موفق نمی‌شود و در اثر ناکامی و ناامیدی به یکباره دلش را از نور زندگی می‌کند.

نکته: برخی از مردم فکر می‌کنند خداوند آن‌ها را خلق کرده که بدبختشان کند و به آن‌ها درد بدهد، در حالی که این طور نیست. آن‌ها خودشان با فضا‌بندی و دیدن برحسب سبب‌سازی ذهن و عقل محدود من‌ذهنی راه فضای گشوده‌شده را بر خود بسته‌اند و به عقل زندگی اجازه نمی‌دهند تا آن‌ها را هدایت کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۸۵

هین برو، جلدی مکن، سودا میز

که نتان پیمود کیوان را به گز

\*گز: ذراع، واحد طول

[خداوند خطاب به انسان می‌گوید:] به هوش باش، از این جا برو و این قدر زرنگی و خیال‌بافی نکن، چراکه ستاره کیوان که در این جا نماد خداوند است، بی‌نهایت وسعت دارد و نمی‌توان آن را از طریق عقل محدود ذهن و سبب‌سازی‌هایش و جب‌به‌وجب اندازه‌گیری کرد.



نکته: من ذهنی از روی زرنگی فکر می‌کند همه چیز را بلد است و می‌تواند تمام مسائلی را با فکر کردن و سبب‌سازی حل کند. در حالی که این‌ها سودا و خیالات اوست و حقیقت ندارد چرا که من ذهنی هر فکری می‌کند منجر به ایجاد مسئله، خرابی، درد و کارافزایی می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۲

گر خُفاشی رفت در کور و کبود

باز سلطان دیده را باری چه بود؟

\*کور و کبود: در این جا به معنی زشت و ناقص، گول و نادان، من ذهنی.

اگر انسانی که همچون خفاش فقط در تاریکی ذهن بوده است خودش را با بینش من ذهنی به این‌ور و آن‌ور بزند، برای خودش و دیگران درد ایجاد کند، زندگی‌اش را خراب کند و زشت و ناقص شود تعجبی ندارد؛ اما تو که باز سلطان دیده هستی و آرامش زندگی در فضای گشوده شده را تجربه کرده‌ای، چرا دوباره از جهان بیرون زندگی می‌خواهی؟ [مگر ندیدی که وقتی خرد زندگی در فکر و عملت جاری می‌شود چطور کارهایت سامان می‌یابد؟ پس چرا دوباره به سبب‌سازی ذهن می‌روی؟ چرا از خرد زندگی استفاده نمی‌کنی و لحظه لحظه اقرار نمی‌کنی که از جنس زندگی هستی؟]

نکته: این بیت خطاب به کسانی است که قبلاً با فضاگشایی از رحمت ایزدی برخوردار شده‌اند اما هر بار پس از درست شدن زندگی‌شان، دوباره به ذهن بازگشته و مشغول خرابکاری و ایجاد درد شده‌اند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۸

گویدش: گیرم که آن خُفاش لُد

علتی دارد، تو را باری چه شد؟

\*لُد: ستیزه‌گر



[خداوند خطاب به انسان فضاگشا که روی خودش کار می‌کند] می‌گوید: «فرض کنیم آن خفاش ستیزه‌گر که همان من ذهنی پردرد است، مرضی دارد و در سبب‌سازی ذهن است؛ اما تو دیگر چه مرضی داری؟ تو که فضاگشا بودی، مدت‌ها مولانا گوش کرده و راه حضور را شناختی، چه اتفاقی برایت افتاد که فضاگشایی و کار روی خود را متوقف کردی؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۱۱

عام اگر خفاش طبع‌اند و مجاز

یوسف، داری تو آخر چشم باز

\*مجاز: غیرواقعی، ذهنی، درمقابل عین

[خطاب زندگی به کسانی که مرکز عدم را تجربه کرده‌اند]: اگر مردم عادی طبیعت خفاش دارند و در زمان مجازی ذهن به همانش با اجسام مادی مشغول هستند، جای تعجب ندارد. اما آخر تو که با فضاگشایی جنس یوسفیت را در خود شناسایی کرده و چندین بار به زندگی زنده شده‌ای چرا از جمع تقلید می‌کنی؟ تو که چشم باز داری!

نکته: ما باید در راه زنده شدن به خداوند بسیار هشیار بوده و در حین کار کردن روی خود مراقب تأثیر قرین باشیم و نگذاریم اطرافیان ما را از این راه باز دارند. یعنی اجازه ندهیم مردم دور ما جمع شوند و با تأیید و تمجید به ما القا کنند که استاد معنوی شده‌ایم. نباید به زندگی کردن با خرس که همان من ذهنی اهلی و تربیت‌شده است قانع شویم چراکه با این کار خود را در معرض درد و افسردگی قرار داده و دچار زجر و ناامیدی می‌شویم. پس قبل از آن باید با فضاگشایی هشیارانه رو به سوی آفتاب زندگی کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۹۹

مالشت بدهم به زجر، از اکتاب

تا نتابی سر دگر از آفتاب



\*اكتّاب: افسرده شدن، اندوهگین شدن

[خداوند خطاب به انسانی که با فضاگشایی و دانش مولانا روی خود کار کرده اما پس از مدتی متوقف شده و دوباره جذب ذهن گردیده و راه من‌ذهنی را ادامه می‌دهد، می‌گوید:] تو را با دردها و اتفاقات ناگوار گوشمالی می‌دهم تا افسرده‌دل و غمگین شوی و دیگر رویت را از آفتاب زندگی برنگردانی، یعنی بیش از این چیزهایی را که ذهن نشان می‌دهد مهم ندانسته و در مرکزت قرار ندهی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

لیک مقصودِ ازل، تسلیمِ توست

ای مسلمان، بایدت تسلیمِ جُست

اما مقصود خدا از به‌وجود آوردن اتفاقات و امتحانات تسلیمِ توست تا فضای درونت گشوده شود. ای مسلمان، ای انسان فضاگشا، بر تو لازم است که تسلیمِ امر خدا شوی، یعنی اتفاق این لحظه را که ذهن نشان می‌دهد بی‌قیدوشرط، بدون قضاوت‌پذیری و آن را به مرکزت راه ندهی تا مرکزت عدم شود. [فضاگشایی یکی از خصوصیات هشپاری است و هر انسانی استعداد و قابلیت تسلیم را دارد، چون از جنس زندگی است. اگر از مقاومت و ستیزه‌پرهیز کنیم، خودبه‌خود تسلیم می‌شویم.]

«بیت هندسی»

نکته: چیزی که ذهن نشان می‌دهد، به‌هیچ‌وجه مهم‌تر از مرکز عدم نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۳۵۳

آدمی چون نور گیرد از خدا

هست مسجودِ ملایک زاجتبا



\*اجتبا: مخفف اجتباء، به معنی برگزیدن، انتخاب کردن

همین که انسان فضا را باز می کند، خدا او را انتخاب کرده و نورش را به او می دهد؛ به همین دلیل همه هشیاری ها و فرشتگان به او سجده می کنند، به عبارتی او مسجود همه چیز می شود.

نکته: مولانا در این بیت به مقصود عشق اشاره می کند که تمام موجودات منتظر زنده شدن ما به بی نهایت و ابدیت خداوند هستند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۷ گنج حضور، بخش دهم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۷

پس دو چشمِ روشن ای صاحب نظر

مر تو را صد مادر است و صد پدر

پس ای صاحب نظر، ای کسی که با فضاگشایی و مرکز عدم به هشیاری ایزدی دست یافتی، بدان که دو چشمِ بینای تو که با نور عدم و زندگی می بیند، از صد پدر و مادر برایت مهربان تر و مؤثرتر است.

نکته: هر انسانی بهترین یاور خودش است و به کمک هیچ کس نیازی ندارد. اگر انسان به این تشخیص و درک برسد و تصمیم بگیرد که به خودش کمک کند، خواهد دید راه خودش را به او نشان می دهد و صنع زندگی در وجودش به کار خواهد افتاد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۳۳۳

پاسبانِ آفتابند اولیا

در بشر واقف ز اسرارِ خدا

اولیا و انسان های زنده به حضوری چون مولانا پاسبان و نگهبان آفتاب زندگی هستند چراکه آنها با زنده شدن به زندگی به همه نشان می دهند که یک هشیاری دیگری غیر از هشیاری جسمی وجود دارد. بنابراین با ارتعاش به زندگی همواره آتش عشق را روشن نگه می دارند. آنها اسرار خدا را که در بشر پنهان شده است فاش کرده و به انسان ها می آموزند.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۵۱

ز آن که نور انبیا خورشید بود

نور حسّ ما چراغ و شمع و دود

زیرا نور انبیا و اولیا که همه به یک هشیاری واحدِ خدایی زنده‌اند، از جنس خورشید حضور است که همه‌جا را روشن می‌کند، اما نور حس و هشیاری من‌ذهنی‌مان مانند چراغ و شمعی‌ست که خوب نمی‌سوزد و دود ایجاد می‌کند. دود این چراغ از نور آن بیشتر است پس به‌جای روشن کردن راهمان، با ایجاد دود آن را تاریک کرده و ما را نسبت‌به دید عدم کور می‌کند؛ به‌طوری‌که گیج می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم خوب ببینیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۹

هر که از خورشید باشد پشت گرم

سخت‌رو باشد، نه بیم او را، نه شرم

هر کس که فضا را باز کرده، به خورشیدِ زندگی، خداوند، تکیه کند و آنچه را ذهن مهم می‌داند به مرکزش راه ندهد، بسیار شجاع و سخت‌رو می‌شود و دیگر نه ترسی به دل راه می‌دهد و نه شرمگین است و خود را حقیر می‌شمارد، چراکه او قدرتش را در مرکز عدم از زندگی می‌گیرد و خودِ خداوند او را در درون و بیرون هدایت می‌کند.

نکته: من‌ذهنی خود را حقیر پنداشته و لایق زنده شدن به خداوند نمی‌داند. در نظر او خداوند یک جسم بزرگی است در آسمان‌ها که براساس سبب‌سازی‌های ذهن هرگز قادر به رسیدن به آن نیست. درحالی‌که ما انسان‌ها امتداد خداوند هستیم و کافی است منقبض نشویم و خود را از همانیدگی‌ها و سبب‌سازی‌های ذهن رها کنیم تا خداوند ما را بکشد و به فضای گشوده‌شده ببرد.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۶۰

سایه‌هایی که بُود جویای نور

نیست گردد چون کند نورش ظهور

آن سایه‌هایی که جویای نور و روشنی هستند، همین که نور بتابد محو می‌شوند. درست مانند ما که در من‌ذهنی می‌خواهیم به خدا زنده شویم و جویای نور هستیم، در نتیجه فضا را می‌گشاییم؛ آن‌گاه به محض طلوع آفتاب زندگی از مرکزمان دیگر نسبت به من‌ذهنی نیست شده و دید من‌ذهنی را کنار می‌گذاریم. در این حالت با نور زندگی می‌بینیم و عمل می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۴۳

در صفات حق، صفات جمله‌شان

همچو اختر، پیش آن خور بی‌نشان

صفات و خصوصیات انسان‌هایی چون مولانا که به زندگی زنده شده‌اند، در برابر صفات خداوند مانند ستاره در مقابل نور خورشید، محو شده و دیده نمی‌شود. آن‌ها با خدا یکی شده و دیگر جدا از او در من‌ذهنی نیستند بنابراین به جای آن‌که با سبب‌سازی ذهن عمل کنند و خصوصیات من‌ذهنی را به نمایش بگذارند، خاصیت‌های خداگونه خود را به معرض نمایش قرار داده و خرد و عشق زندگی را دریافت می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۲۳

سایه‌ای و عاشقی بر آفتاب

شمس آید، سایه لا گردد شتاب



ای انسان، تو در این چهار بعد و من ذهنی‌ای که ساخته‌ای مانند سایه‌ای هستی که عاشقِ آفتاب خداوند شده‌ای. به تدریج که فضا را باز کردی و آفتاب حضور از درونت طلوع کرده و بالا آمد، سایه یعنی من ذهنی با شتاب محو می‌گردد. [به عبارتی به محض طلوع آفتاب زندگی از مرکزمان، باید فوراً من ذهنی را «لا» کنیم و هیچ‌گونه مقاومتی نداشته باشیم].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۶۹

چون به خانه مرغ، اُستر پا نهاد

خانه ویران گشت و، سقف اندر فتاد

همین که شتر به خانه مرغ قدم می‌نهد، خانه کوچک او ویران می‌شود و سقفش فرومی‌ریزد. به بیان دیگر اگر ما با فضاگشایی اجازه دهیم خداوند پایش را روی خانه ذهنی‌مان بگذارد، خانه ذهن ویران می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۱۱

عقل سایه حق بود، حق، آفتاب

سایه را با آفتاب او چه تاب؟

عقل من ذهنی درواقع سایه عقل کل و خداوند است و حضرت حق به منزله آفتاب. سایه چگونه می‌تواند با آفتاب بجنگد و در مقابل آن مقاومت کند؟ همان‌طور که سایه با بالا آمدن آفتاب از بین می‌رود، عقل من ذهنی هم در برابر خرد فضای گشوده‌شده زایل شده و صفر می‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۰۸

شمع چون دعوت کند وقتِ فروز

جان پروانه نپرهیزد ز سوز



هرگاه شمع روشن شود و پروانه را به سوی خود دعوت کند، پروانه نمی تواند مقاومت کند چراکه جان او از سوختن نمی ترسد. به بیانی دیگر وقتی شما فضا را می گشایید، شمع عدم و فضای گشوده شده روشن می شود و من ذهنی را دعوت می کند که مانند پروانه بسوزد و از این کار پرهیز نکند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۶۳۶

چون برآمد نور، ظلمت نیست شد

ظلم را ظلمت بود اصل و عَضُد

\*عَضُد: یاور

همین که خورشید زندگی از مرکز انسان طلوع کرده و نور بتابد، تاریکی من ذهنی محو می شود. و از آن جا که ریشه و یاور ظلم جهل و تاریکی است، بنابراین اگر نور زندگی با فضاگشایی بالا بیاید و ظلمت و تاریکی ذهن محو گردد، ظلم و جفای من ذهنی نیز از بین می رود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲

ظلمتی را کآفتابش برنداشت

از دمِ ما، گردد آن ظلمت چو چاشت

\*چاشت: هنگام روز و نیمروز

آن ظلمت و تاریکی ذهن و دردِ همانیدگی ها را که هیچ آفتاب، روشنایی و عقلی از جهان بیرون نمی تواند از میان بردارد، اگر مرکزمان را عدم کرده و فضا را بگشاییم، دمِ زندگی از میان برمی دارد و مثل روز روشن می کند.

«بیت هندسی»



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۱۸۹

همره خورشید را شب پر مخوان  
آن که او مسجود شد، ساجد مدان

\*شب پر: شب پر، خفاش

کسی را که مانند مولانا همراه و همنشین خورشید زندگی است، خفاش خطاب مکن؛ زیرا او دیگر من ذهنی نیست، به تاریکی‌ها و ماندن در ذهن علاقه‌ای ندارد و همه موجودات بر او سجده می‌کنند، بنابراین چنین شخصی را که مسجود همگان است، سجده‌کننده خطاب مکن؛ چراکه او به خداوند زنده شده و دیگر به همانیدگی‌ها و چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد سجده نمی‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۱۱

شمس باشد بر سبب‌ها مَطَّلَع  
هم از او حبلِ سبب‌ها مَنقَطَع

\*حبل: ریسمان

وقتی فضای درون گشوده شود، خورشید حضور از درون ما طلوع می‌کند. هرچه این خورشید به صورت حضور ناظر بیشتر بالا بیاید، از سبب‌سازی‌های ذهنی آگاه شده و فضای درون گشوده‌تر می‌شود. حال ریسمان افکار به هم چسبیده که مدام مشغول سبب‌سازی در مرکزمان است، با فضاگشایی و از تابش خورشید درون و ضعیف شدن من ذهنی، منقطع شده و هشیاری از فاصله بین دو فکر آزاد می‌گردد.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۸۷ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان





همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com